

( پیش لوحه‌ای که پشت پیشخوان آویخته است می‌رود )

می‌نویسد : يك شلوار ، يك كت ، دو نوار مچ پیچ و غیره . )

راستی معنی این کار ؟ چیست ؟

راستی ، هیچ چیز .

اگر کشف شود خطری ندارد ؟

نه ، و برای شما يك دفعه مهم نیست .

صحیح است . يك دفعه مهم نیست ، یارو گفتنی .

برای تجهیزات کامل می‌شود ساعتی پنج شلینگ .

زالار ، فووش سد شلینگ .

( توی پنجره ) هوا دُرِد ابرو سرشود . اگر باران بیاید

سوسوز را خیس خواهد کرد و اگر تا روق خیس شود

من برنش توی معبد ، و اگر توی معبد برنش جیب را پیدا

خواهند کرد و اگر جیب را پیدا کنند حسابان درست است .

خیلی کوچک است . به تنم نمی‌آید .

می‌شنوید ، بد تنش نمی‌آید .

پوتین‌ها هم می‌فشارند ، وحشتناك است .

همه‌شان کوچکنند . بی‌مصرف ! دو شلینگ !

حرف تزن بسولی ! چهار شلینگ به جای پنج تا ، چون

همه‌شان کوچکنند و پوتین‌ها اذیتش می‌کنند . موافقی ؟

باور کنید اذیتم می‌کنند . پاهایم سخت درد گرفته‌اند .

می‌بینی بسولی ، آقا مثل تو نازك نارنجی نیست .

( آستین او را می‌کشد و او را به طرف اعلان می‌برد . ) يك

توی اردو اعلان را می‌خوانند که سر بازها

تالی گی

جس

تالی گی

پولی

تالی گی

بگ بیک

پولی

جس

تالی گی

پولی

تالی گی

پولی

اوریا

تالی گی

اوریا

بگ بیک

توی شهر خیطی بار آورده‌اند . هنوز مجرمان را نیافته‌اند .

به همین دلیل لباسها را پسه پنج شلینگ در اختیار تان

می‌گذارم . اگر اینها نباشند جوخه‌تان در این ماجرا بدنام

خواهد شد .

چهار شلینگ که بد نیست .

پولی

اوریا ( دوباره به جلو می‌آید . ) پولی پوزمات را ببند ، ده شلینگ .

ملاحظه می‌کنید ، توی کافه بگ بیک روی هر چیز نه

شرافت جوخه را لکه دار کند می‌شود دستمال کشید و

پاکش کرد .

جس

بگ بیک خوب ، خانم بگ بیک ، فکر می‌کنید باران بیاید ؟

به عقیده من برای جواب دادن به شما باید گروهبان خون

آشام را ببینم . اگر هوا بارانی باشد سخت شهونی می‌شود ، توی

پادگان همه این رامی دانند . جسم و روحش عوض می‌شود .

برای اینسکه بازی ما موفق شود بطور حتم باید باران نیاید .

برعکس ! اگر باران بیاید گروهبان خون آشام ،

خطرناکترین فرد آرتش بریتانیا درست مثل بره بی‌آزار می‌شود .

هنگام بحران شهوی نسبت به هر ماجرائی که در پیرامونش

بگذرد کور می‌شود .

يك سر باز ( دم در بانگ می‌زند ) همه بیائید سرصف ، صحبت قضیه معبد

در میان است . گویا يك نفر کم آمده . می‌خواهد به نام

حاضر غایب کنند و برگ خدماتها را بازرسی نمایند .

اوریا

برگ خدمت !

**گالی گی** ( زانو زده و لباسهای غیر نظامی خود را جمع می کند . ) خودم باید مواظب وضعم باشم .

**اوریا** ( به گالی گی ) بگیری ، این برگ خدمت شما . کارتان همین است که اسم رفیق ما را بلند و واضح بگوئید . ضرری هم متوجه شما نیست .

**پولی** اسم رفیق گمشده ما جرایا جیب است ! جرایا جیب !  
**گالی گی** جرایا جیب !

**اوریا** ( به هنگام خروج به گالی گی می گوید ) مایه خوشوقتی است که انسان به آدمهای با تربیتی برخورد کند که طرز رفتار در هر شرایطی را بلد باشند .

**گالی گی** ( در چند قدمی در می ایستد ) و انعام من !  
**اوریا** بیائید ، یک بطر ویسکی .

**گالی گی** آقایان ، حرفه دلالی من ایجاب می کند که در هر شرایطی حسابم سر راست باشد من فکر کرده بودم که دو جعبه سیگار و چهار پنج بطری ویسکی .

**جس** اما شما باید برای حاضر غایب با ما بیائید سر صف . البته .

**پولی** خوب ، دو جعبه سیگار و سه چهار بطری ویسکی .  
**گالی گی** سه جعبه سیگار و پنج بطر ویسکی .

**جس** چی ؟ همین آلان که دو جعبه می گفتید .

**گالی گی** اگر اینطور با من تا کنید می شود پنج جعبه و هشت بطر .  
( طبل )

**اوریا** باید زودتر رفت .

**جس** خوب ، موافقم بشرط آنکه شما هم بلافاصله با ما بیائید .  
**گالی گی** موافقم !

**اوریا** و اسم شما ؟

**گالی گی** جیب .

**جس** خدا کند باران نیاید !

( هر چهار نفر بیرون می روند . )

**پولی** ( دوباره پیش بگ بیگ می آید ) خانم بگ بیک ، گفتید که باران گروهبان را سرکیف می آورد . حالا باران می خواهد بیاید . یک کاری بکنید که چند ساعت کیفش کویک باشد و ماجراهای دور و بر خودش را نبیند . وگرنه خطر کشف ما هست .  
( بیرون می رود . )

**بگ بیک** ( عزیمت او را نگاه می کند ) اسم این مرد جیب نیست . او گالی گی دلال شهر کیل کوا است . و او که اصلاً سرباز نیست می رود درست رود روی گروهبان خون آشام سرصف بایستد . ( آئینه ای را برداشته پشت پیشخوان می رود . ) آلان خودم را آرایش می کنم که نظر خون آشام جلب شود و یکشانمش اینجا .

( طبل دوم . فیر چایلد وارد می شود ، بگ بیک همچنانکه به آئینه نگاه می کند به وی چشمکهای عاشق کش می زند و روی صندلی می نشیند . )

**فیر چایلد** با آن چشمهای حریص نگاهم نکن جنده بی هنر بابل ، عجالتاً حالم به حد کافی خراب هست . سه روز است که بد

می‌خواهیم و با آب یخ خودم را می‌شویم . روز پنجشنبه ناگزیر بر خودم فشار آوردم تا حمله شهوانی زنجیر گسیخته‌ام را مهار کنم ، و از آنجا که دنبال رد پای جنایت بیسابقه‌ای در تاریخ آرژانتین هستم این وضع بیشتر برایم ناراحت کننده است .

خون آشام ، به طبیعت نیرومندت تسلیم شو .

کسی تو را نخواهد دید ، کسی نخواهد فهمید !

در زیر بغل من و در انحنای زانوانم

نام اتفاقی خود را فراموش کن .

تنگنای رقت بار ! انضباط درد انگیز !

خون آشام ، حال من از تو می‌خواهم

در این شب بارانی و ولرم پیش من بیا

همان باش که از آن بیم داری : آدم باش !

تضادی در کار است ! چیزی را که از آن ناگزیر است

نمی‌خواهد !

مرد بیا ! همچنان که طبیعت تو مرا ساخته و پرداخته است

بی‌سلاح ! آشفته و وحشتی و بی‌خیال

بی‌دفاع و تسلیم به غرایز

و بی‌آنکه از قدرت خود فرمانبری

بیا ! آدم همین است !

هرگز : سقوط آدمی از روزی شروع شد که اولین حیوان

دو پا غفلت کرد که دکمه‌های خود را سفت ببندد . کتاب

**بگ بیک**

**فیر چایلد**

تعالیم مذهبی ما پراز نقص است ، اما تنها وسیله‌ای است که انسان می‌تواند به آن متکی باشد ، آن پشت و پناه ما است و ما را از مسئولیت در برابر خدا معاف می‌دارد ، در عمل بایستی حفره‌ای در زمین بکنند ، با دینامیت پرش کنند و همه کره را منفجر سازند ، آنوقت شاید متوجه بشوند که قضیه شوخی نبوده ، خیلی ساده است . اما تو ، خون آشام ، در این شب بارانی می‌توانی از گوشت تن این زن چشم‌پوشی؟

**بگ بیک**

بهر حال اگر امشب پیش من بیائی ، دلم می‌خواهد لباس مشکی تنت باشد و کلاه گرد سرت بگذاری .

( صدائی در بیرون )

**صدا**

مسلسل چی‌ها سر صف !

**فیر چایلد**

بروم و پشت این تیر تکیه داده بنشینم و مراقب این نخاله‌ها باشم .

( می‌نشیند )

سربازان در بیرون بولی بیکر ، اوریا شلی ، جس ماهونی .

**فیر چایلد** سکوت کوتاه ، و حالا

تالی‌تی در بیرون جرایا جیب .

**بگ بیک** خوب .

**فیر چایلد** باز هم کلکی زده‌اند ، تمر در بیرون ، تمر توی محوطه .

( بلند می‌شود و می‌خواهد برود )

**بگ بیک** ( بلند به او می‌گوید . ) خوب گوش کن ، بین چه می‌گویم

گروه‌بان :

قبل از آنکه سه شب باران نپال بیارد نسبت به همه صفت‌های انسانی با گذشت می‌شوی ، تو شهوترانترین آدم‌ها زیر این گنبد کبود هستی . تو پشت میز متمر دین خواهی نشست و با دیدن آنهایی که معبد را آلوده ساخته‌اند نگاهت را بیاین خواهی دوخت ، چرا که گناهان خودت از رنگ‌های دریا بیشتر است .

**فیرچایلد** هاهاها ، خاطر جمع باش عزیزم ، در آن لحظه چاره‌ای می‌اندیشم و در باره این مقلدان خون آشام اقدامات اساسی می‌کنم ، جای بحث هم نیست .  
( بیرون می‌رود . )

**صدای گروهبان فیرچایلد در بیرون :** موی سرها نامرتب است . این هشت نفر را تا ناف شان توی شن داغ فرو کنید !  
( اوریا ، جس ، پولی و گالی‌گی وارد می‌شوند . گالی‌گی پیش می‌آید . )

**اوریا** یک قیچی ، خانم بگ بگ !

**گالی‌گی** خطاب به تماشاگران خدمتی ناچیز صدمه‌ای به کسی نمی‌رساند . اصل مطلب اینست که باید زندگی کرد و گذاشت که زندگی بکنند . آلاں جام ویسکی خود را به یک جرعه سر می‌کشم و پیش خود می‌گویم : با کار خودم به این آقایان خدمتی کردم ، این تنها چیزی است که در دنیا بحساب می‌آید ؛ باید بموقع خود خواهی را گذاشت کنار و گفت «جرا یا جیب» ، همان طوری که می‌گوئید شب بخیر !

به این ترتیب مردم آدم را دوست دارند و بسیار هم ساده است .  
( بگ بگ قیچی را می‌آورد . )

**اوریا**

حالا ، پیش جیب برویم !

**جس**

باد مرطوبی می‌وزد که هیچ نشانی از فال نیک در آن نیست .  
( سه سر باز به طرف گالی‌گی می‌چرخند . )

**اوریا**

متأسفیم اقا ، ما خیلی عجله داریم .

**جس**

چون موی سر یک نفر را باید از ته بزیم .

( آنها به سوی در می‌روند . گالی‌گی به دنبالشان می‌رود )

**گالی‌گی**

کمکی از دستم برمی‌آید ؟

**اوریا**

نه ، آقا دیگر به شما احتیاجی نداریم . ( به بگ بگ پنج بسته سیگار و هشت بطری ویسکی به این مرد بدهد . ) در حال رفتن ( کسانی هستند که ناگزیرند در هر کاری دخالت کنند . بقول معروف به موش اگر رو بدهی توی آشپز خانه بشکن می‌زند .

( سه سر باز بشتاب بیرون می‌روند )

**گالی‌گی**

اکنون میتوانم در بروم ، ولی

همینکه مرخصت کردند باید بروی ؟

شاید همین که رفتی باز به تو نیازمند شوند ،

وقتی به تو احتیاج هست حق داری بروی ؟

تا آنجا که ممکن است نباید رفت .

( گالی‌گی به ته صحنه می‌رود ، روی صندلی کنار در

می‌نشیند . بگ بگ بیوه جعبه های سیگار و بطریها را می‌آورد

و آنها را دور گالی‌گی می‌چیند . )

بگ بیک بنظرم می آید که شما را جایی دیده‌ام .

( گالی گی با اشاره سر جواب منفی می‌دهد . )

بگ بیک شما نبودید که سبد خیار را آوردید ؟ ( گالی گی با اشاره سر

جواب منفی می‌دهد . ) اسم شما گالی گی نیست ؟

نه گالی گی

( بگ بیک سرش را تکان داده بیرون می‌رود . شب فرا

می‌رسد . گالی گی روی صندوق چوبی می‌خوابد . باران می‌بارد .

همراه با آهنگ سر نادن ، آوازی که بگ بیک می‌خواند بگوش

می‌رسد . )

صدای بگ بیک می‌توانی همیشه به نهری که آهسته جاری است بنگری

ولی آنچه می‌بینی همان آب پیشین نیست ،

هرگز آنچه جاری است ، حتی قطره‌ای از آن بد سرچشمه‌اش

باز نمی‌گردد .

## ۵

### داخل معبد خدای زرد

( کاهن وانگ و دستیار چینی‌اش )

دستیار

باران می‌آید .

صندوقمان را بگذار جایی که باران نگیرد . ( دستیار بیرون

می‌رود . )

وانگ

اینک آخرین صدقه دریافتی مان را دزدیده‌اند و

سقف را گلوله سوراخ کرده است . بالای سرم چکه می‌زند .

( دستیار صندوق را به داخل معبد می‌کشد ، صدای ناله از درون

صندوق . ) چیه ؟ ( به صندوق نگاه می‌کند . ) وقتی دیدم صندوق

پراز کثافت استفراغ است پیش خود گفتم بی شک باید سفید -

پوستی تویش باشد . آها ! لباس سربازی تنش است ! فرق

سرش هم تراشیده است ، دزدهمین است . تلها موی سرش

را راحت کنده‌اند ، باهاش چه کار باید کرد ؟ سرباز است

و منح ندارد . سرباز علیاحضرت ملکه انگلیس بالا آورده ،

نفرت انگیز شده ، ضعیف تر از یک جوجه است . بس که

مست است از مادرش هم خبری ندارد! می شود تحویل پلیس داد. ولی فایده اش چیست؟ وقتی پول را دزدیدند عدالت به چه درد می خورد؟ مثل خوک خرناش می کشد، همین را بلد است و بس. (عصبانی) از آنجا درش بیاور، آدم بی عرضه، و توی صندوق دعایش جا بده، اما مواظب باش که سرش بالا باشد. بسیار بجا است که ازش خدائی بسازیم. (دستیار جیب را در صندوق دعا جا می دهد) برایم کاغذ بیاور! زود باش، می خواهم که بیرقهای کاغذی بالای درگاه معبد بزنیم و با سرعت هر چه بیشتر آگهی هایی درست کنیم. خست جایز نیست. می خواهم با اعلانهایی که چشمها را خیره می کنند شاهکاری بزنم. خدائی که همه جا حرفش را نزنند به چه دردی خورد؟ (در را می زند) کیست در این دیر وقت شب در می زند؟

پولی

سه سر باز.

وانك

رفقایش هستند.

(در را باز می کند، سر بازها وارد می شوند.)

پولی

ما دنبال آقائی می گردیم، دقیق تر بگویم يك سر باز. او توی صندوق چرمی که جلودر معبد مجلل قراردادش خوابش برده بود.

وانك

برایش بیداری دل انگیزی آرزو می کنم.

پولی

آخر، صندوق اینجا نیست.

وانك

متوجه بی تابی شما هستم، نتیجه تردیدتان است. من هم دنبال

چند نفر می کردم، یا دقیقتر بگویم دنبال سه سر باز، هنوز موفق به یافتن شان نشده ام.

اوریا

خیلی دشوار است، فکر می کنم بهتر است صرف نظر کنید. اما، ما خیال می کردیم که شما ممکن است بدانید چه به سر صندوق آمده.

وانك

افسوس! اشکال کار در این است که همه سر بازها يك جور لباس می پوشند.

جس

این که اشکالی نیست. در صندوق چرمی مورد نظر ما بیمار سختی خوابیده.

پولی

و همین بیماری باعث ریختن موی سرش شده، احتیاج به کمک فوری دارد.

اوریا

همچو آدمی پیش شما نیست؟

وانك

افسوس! نه، برعکس، موی سری را که گفتید پیدا کردم. راستش یکی از گروهبانهای شما آنها را برد. می خواست آنها را به آقا سر باز تحویل بدهد.

(جیب در صندوق می نالد.)

پولی

این چیست آقا؟

وانك

گاو شیرده من است آقا، خوابیده.

اوریا

انگار گاو شیرده تان خوابش خوب نیست.

پولی

این همان صندوقی است که جیب را تویش انداختیم؟ اجازه بدهید به آن نگاهی بکنیم.

وانك

بتر است حقیقتش را بشما بگویم: ملاحظه می کنید، این

صندوق دیگری است .

درست مثل لکن در روز سوم عید نوئل پراز استفراغ است .

جس ، روشن است ، جیب این تو بوده .

اینطور نیست ، خودتان می بینید ، محال است اینجا باشد .

که توی همچو صندوق کثیفی می نشیند ؟ ( درتوی صندوق

جیب شدیدتر می نالد . )

ما نفر چهارممان را می خواهیم ، هر چه بادا باد ، حتی اگر

به خاطر همین کار گرفتاری برای خودمان درست کنیم .

ولی کسی که دنبالش می گردید اینجا نیست . با اینحال برای

اینکه ثابت کنم آدمی که شما می گوئید اینجا است ، و من

شخصاً اطلاعی از این موضوع ندارم ، همقطار شما نیست ،

اجازه بدهید ماجرا را به یاری تصویری برایتان توضیح

دهم . تحمل کنید تا خادم حقیر شما با کج تصویر چهار راهزن

را بکشد . ( روی در صندوق دعا نقش هائی می کشد . ) چهره

یکی از آنها مشخص است ، آدم می بیند که کیست ، ولی

سه تای دیگر چهره شان مشخص نیست . آنها شناخته

نمی شوند . آنکه چهره اش مشخص است پول پیشش نیست

و از اینرو دزد او نیست . و آنهایی که پول پیششان است

چهره شان مشخص نیست و از اینرو ناشناخته اند . و تا زمانی

که آنها همه باهم نباشند قضیه مبهم می ماند . اما اگر يك

جا جمع شوند چهره آن سه ناشناس مشخص می شود و پولی

که پیششان است کشف می شود . هیچ باور نمی کنم آدمی

پولی

وانك

اوریا

وانك

که ممکن است اینجا باشد رفیق شما باشد .

( سه سرباز با اسلحه هاشان تهدید می کنند ، با اشاره وانك ،

دستیار با گروهی از مؤمنین معبد چینی ظاهر می شوند . )

آقا ، نمی خواهم بیش از این استراحت شب تان را بهم بزنم .

بعلاوه چایتان به ذائقه ما ناسازگار است . ولی راجع به نقاشی

تان ، تردیدی نیست که بسیار هنرمندانه است . بیائید !

از اینکه تشریف می برید متأسفم .

باور کنید ، رفیق ما ، خواه اینجا باشد خواه جای دیگر ،

بمحض اینکه بیدار شد به سراغ ما خواهد آمد و نیروی ده

اسب هم نخواهند توانست نکشش دارند .

ممکن است نیروی ده اسب بتواند ولی از کجا معلوم ؟ شاید

يك کمی از نیروی يك اسب بتواند .

وقتی حالش جا آمد برمی گردد .

( سه سرباز با احترام تمام بدود گفته بیرون می روند . )

( در صندوق ) آهای !

( وانك توجه مؤمنان را به خدایش جلب می کند . )

جس

وانك

اوریا

وانك

اوریا

جیب

پولی

حدی دارد .  
 شاید ، راستش جز اینکه هر سه مان تورختخواب برویم کار  
 دیگری نشود انجام داد . کسالت آور است ، تقصیر این  
 باران است  
 ( سه سر باز بیرون می روند . )

۶

کافه

( دیر وقت شب . گالی گی روی صندلی چوبی خوابیده است .  
 سه سر باز کنار پنجره ظاهر می شوند )

هنوز اینجا است ، راستی که هاموت ایرلندی است .  
 شاید به سبب بارندگی نخواستہ برود .

برویم علتش را بفهمیم ! بهر حال ، حالا باز داریم به او  
 احتیاج پیدا می کنیم .  
 اما جیب .. ؟

من او را می شناسم ، اوریا ، جیب دیگر بر نمی گردد .  
 خوب ! لابد باید دوباره همان وظیفه را از این دلال بخواهیم !  
 اوریا ، نظر تو چیست ؟

نظر من این است که حالا بروم بخواهم .  
 اما اگر این دلال بیدار شود و از در خارج شود چه ؟ زندگیمان  
 به موئی بند است .

صحیح است ، اما حال من هم می روم بخواهم . مقاومت انسان

پولی

اوریا

جس

پولی

جس

پولی

جس

اوریا

پولی

جس



**جیب** ( از توی صندوق ) آه پولی ، يك تکه گوشت ، خیلی دلم می‌خواهد .

( با دستش به دیواره صندوق می‌زند )

**وانك** ( به ته صحنه می‌رود ) بینواها ساکت ، باوند پنج نائل<sup>۱</sup> مطالبه می‌کند . می‌شنوید که به دیواره صندوق مقدس دعا می‌گوید ؟ در غیر این صورت رحمت خود را از شما دریغ می‌دارد . ماه سینگ اعانه ها را جمع کن .

**جیب** ( از توی صندوق ) اوریا ، اوریا ، به من بگو کجا هستم ؟  
**وانك** آقا سرباز ، بازهم بکوب . ژنرال من از آن طرف ، یا الله ، با هر دو پا ، محکم .

**جیب** ( از توی صندوق ) در ، در ، این چیست ؟ من کجا هستم ؟ شما کجااید اوریا ، جس ، پولی ؟

**وانك** آقا سرباز ، چاکر حقیرت مشتاق است بداند چه نوع غذا و مشروب قوی دستور می‌دهی .

**جیب** ( از توی صندوق ) ا ، تو کیستی ؟ این صدای موش چاق از کجا می‌آید ؟

**وانك** موشه زیاد هم چاق نیست جناب سرهنک . دوستت وانك است ، اهل تین تسین .

**جیب** ( از توی صندوق ) اینجا کدام شهر است ؟

**وانك** شهری محقر ، سرچشمه مهربانی ، حفره کوچکی بنام کیلکوا .

## ۷

### درون معبد

( صبح نزدیک می‌شود . در همه جا آگهیهای بزرگ دیده می‌شود . صدای گرامافونی کنهه و يك طبل . بنظر می‌رسد که در ته صحنه تشریفات مذهبی مهمی در شرف انجام است . )

**وانك** ( به سوی صندوق دعا می‌رود ، خطاب به ماه‌سینگ ) هنوز کار نیاله های شتر را تمام نکرده‌ای کثافت ! ( به صندوق ) آقا سرباز ، هنوز خوابی ؟

**جیب** ( از توی صندوق ) به این زودیاها پیاده می‌شویم جس ؟ این واگون خیلی تکان می‌خورد و مثل مستراح تنگ است .

**وانك** آقا سرباز ، اگر فکر می‌کنی توی واگن هستی اشتباه می‌کنی . فقط ویسکی است که توی کله مبارک تان وول می‌خورد .

**جیب** ( از توی صندوق ) چرند می‌گوئی ! این صدای گراموفون چیست ؟ نمی‌شود خاموشش کنید ؟

**وانك** آقا سرباز ، از آن تویا بیرون . بیا يك تکه گوشت بخور ، گوشت گاو است .

جیب  
وانك

( از توی صندوق ) بگذار بیایم بیرون !  
( خطاب به ته صحنه ) وقتی تپاله های شتر آماده شد آنها را  
روی پیاله ای بچین و پس از زدن طبل آتششان بزن .  
( به جیب ) الساعة آقا سرباز ، اگر قول بدهی که فرار نکنی .

جیب  
وانك

( از توی صندوق ) باز کن موش سفید ، باز کن می شنوی ؟  
و ایستید ، صبر کنید . اوه ! مؤمنین ! يك دقیقه هم تأمل کنید !  
خدا پس از سه رعد پی در پی با شما حرف می زند . درست  
ضربه ها را بشمارید ، چهارمی : نه پنج تا افسوس که  
صدقات بیش از پنج سکه نخواهد بود . ( دوستانه به دیواره  
صندوق می گوید ) سرکار سرباز ، اینجا بیفتك شما حاضر است .

جیب

( از توی صندوق ) اوه ! حالامی فهم چه خبر است ، روده هایم  
آتش گرفته اند ، لابد الكل خالص خورده ام . اوه ! حتماً  
زیاد مشروب خورده ام و حالا به همان اندازه باید غذا بخورم .  
اگر ما پل باشی سرکار سرباز ، يك گاو درسته را هم می توانی  
میل کنی ، آلان يك بیفتك حاضر است . ولی می ترسم که  
در بروی سرکار سرباز ، قول بده که فرار نکنی !

وانك

( از توی صندوق ) اول می خواهم بیفتك را به بینم . ( وانك  
سرباز را بیرون می کشد ) من چه جور می آیدم اینجا ؟  
از راه هوا ژنرال من ، از راه هوا آمده ام .

جیب

وانك

پس ، وقتی تو مرا پیدا کردی کجا بودم ؟  
عالیجناب ، لطف کرده و آمده بودی توی صندوق کهنه ای  
استراحت کنی .

جیب  
وانك

جیب

رفقایم کجایند ؟ هنگ هشتم کجا است ؟ جوخه مسلسل ؟  
قطارهای باری دوازده گانه و چهار طویلۀ قیل کجا هستند ؟  
آرتش بریتانیا کجا است ؟ همه آنها کجایند ، زرد کتیف  
نکبتی ؟

وانك

همه شان ماه پیش از آن طرف کوههای پنجاب رفتند . اما  
بیفتك اینجا است .

جیب

چی ؟ پس من چی ؟ من کجا بودم ؟ وقتی آنها آن طرف  
کوههای پنجاب داشتند می رفتند من چه کار می کردم ؟  
ویسکی می خوردی ، خیلی زیاد ، هزار بطری ، و نیزداشتی  
پول گیر می آوردی .

وانك

جیب

و کسی نبود که بیاید و سراغ مرا بگیرد ؟  
متأسفانه نه !

وانك

جیب

خیلی بد .

وانك

و حالا اگر به سراغ آدمی بیایند که لباس سربازان سفید  
به تنش هست آنها را پیش تو بیاورم آقای وزیر جنگ ؟  
احتیاجی نیست .

جیب

وانك

اگر می خواهی بی دردر زندگی کنی برادر ، هر وقت کسانی  
بیایند که دلت نمی خواهد رویشان را به بینی ، برو توی  
صندوق قایم شو .

جیب

بیفتك کجا است ؟ ( می نشیند و می خورد ) این که خیلی کوچک  
است ! این سر و صدای وحشتناك مال چیست ؟  
( در میان صدای طبل دود تپاله شتر به سوی سقف بالا می رود )

وانك

جيب

وانك

جيب

صدای دعای مؤمنان است که آن پشت زانو زده‌اند .  
انکار از پوست گاو درست شده . آنها که را دعا می‌کنند ؟  
این از اسرارشان است .

( تندتر می‌خورد ) بیفتک خوبی است . اما من نمی‌بایست  
اینجا باشم ، پولی و جس انتظارم را کشیده‌اند ، اطمینان  
دارم . شاید هنوز هم در انتظار منند . زبردندان آب می‌شود .  
غذا خوردن خوب نیست . گوش کن ، حالا پولی به جس  
می‌گوید : « جیب حتماً برمی‌گردد ، همین‌که حالش جا آمد  
برمی‌گردد » . اوریا شاید زیاد چشم براه نماند ، چرا که  
جنش خراب است ، اما جس و پولی می‌گویند : « جیب  
بر خواهد گشت . » شکی نیست بعد از آن همه مالیات این غذا  
برایم لازم بود . کاشکی جس به جیب عزیزش زیاد باور  
نداشت . اما من خاطر جمع هستم که او می‌خواهد بگوید :  
« جیب به ما خیانت نخواهد کرد » . و من این را چگونه  
می‌توانم تحمل کنم ؟ برایم بسیار بد است که اینجا بنشینم ،  
اما گوشت فوق‌العاده خوبی است .



## مهمانخانه

( صبح زود ، گالی‌گی روی صندلی چوبی خوابیده است ، سه -  
سرباز صبحانه می‌خورند . )

جیب برمی‌گردد .

جیب به ما خیانت نمی‌کند .

همین‌که حالش جا آمد برمی‌گردد .

از کجا معلوم ؟ در هر حال تا وقتی جیب برنگشته ناگزیر  
این دلال را باید دم دستمان نگه داریم .

او همین جا است .

لابد بعد از يك خواب شبانه روی صندلی چوبی از سرما یخ  
زده است .

حال آنکه ما دیشب خوب خوابیدیم و حالا سرخالیم .

و جیب برمی‌گردد . وقتی من با منطق سربازی که خوب  
خوابیده است قضاوت می‌کنم اوضاع به نظر بسیار روشن

می‌رسد . وقتی که جیب بیدار شد باید ویسکیش را بخورد

پولی

جس

پولی

اوریا

جس

پولی

اوریا

پولی

و آنوقت می بینید که برگشت .

( آقای وانك به پیشخوان نزدیک می شود و زنگ می زند ، بگ بیک بیوه می آید . )

**بگ بیک** من به بومیهای پست خواه زرد باشند و خواه سبز چیزی نمی فروشم .

**وانك** ده بطری ویسکی بدهید ، از خوبهاش ، قلبی نباشد ، برای يك آقای سفید میخواهم .

**بگ بیک** ده بطر ویسکی برای يك سفید ؟  
( ده بطری ویسکی به او می دهد . )

**وانك** آره برای يك سفید پوست .

( وانك با ادای احترام به سر بازان بیرون می رود ، جس ، اوریا و پولی به یکدیگر نگاه میکنند . )

**اوریا** عجالتاً جیب دیگر بر نمیگردد . دیگر کاری نداریم جز اینکه حسابی آ بجو بخوریم . خانم بگ بیک ، از این پس همیشه بیست تا آ بجو و ده بطر ویسکی به حساب ما داشته باش .

( بگ بیک آ بجو می آورد و میرود ، سه سر باز میخورند در حالیکه پیوسته گالی گی را که در خواب است زیر نظر دارند . )

**پولی** ولی اوریا چه باید کرد ، تنها چیزی که از جیب مانده يك برگ خدمت است .

**اوریا** همان کافی است . با همان ورقه باید جیب تازه ای بسازیم ، بیخودی این همه به آدمها اهمیت میدهند ، يك آدم تنها

به حساب نمی آید . کمتر از دو دست تایش هم ارزش آن را ندارد که حرفش را بزنیم ، طبیعی است ، هر کسی در عقیده اش آزاد است ، عقیده هیچ وزنی ندارد . يك آدم موقر میتواند با متانت دو یا حتی سه عقیده مختلف را بپذیرد .

**جس**  
**پولی** موافقم ، بگذار آدمهای کله شق هر گهی میخواهند بخورند . ولی اگر او را به سر بازی به نام جرایا جیب بدلتش کنیم چه خواهد گفت ؟

**اوریا** آدمهایی از آن قماش به قول معروف خود بخود مسخ میشوند ، بیندازش توی مرداب ، دو روز طول نمیکشد که بین انگشتانش پره شنا سبز میشود . علتش این است که چیزی ندارد از دست بدهد .

**جس** خوشش بیاید یا نیاید برای ما نفر چهارمی لازم است ، بیدارش کنید !

**پولی** ( گالی گی وا بیدار میکند ) آقای عزیز ، چقدر خوب شد که شما اینجا آمدید ، ماجراهای بد فرجامی پیش آمده که رفیق مان جیب توانسته است بموقع به اینجا برسد .

**اوریا** شما اصلتان ایرلندی است ؟

**گالی گی** البته بلی .

**اوریا** این يك امتیاز ، فکر نمی کنم که سنتان از چهل گذشته باشد آقای گالی گی ؟

**گالی گی** نه ! سنم خیلی پائین تر از چهل است .

**اوریا** ببینم ، کف پایتان هم ممکن است صاف باشد ؟

گالی گی  
اوریا

يك كمی .  
این خیلی مهم است . سر نوشت تعیین شد . شما اقبال مانند  
در اینجا را دارید .

گالی گی

عیب کار اینجا است که زنم منتظرم است ، برای خاطر يك  
ماهی .

پولی

ما نگرانیهای شما را میفهمیم . آنها شایسته يك ایرتندی  
ومایه احترام برای شما هستند ، ولی ما بهشخص شما بسیار  
علاقمند شده ایم .

جس

وبعلاوه بموقع نیز هست . شاید امکان آن باشد که شما سرباز  
شوید .

( گالی گی خاموش است )

اوریا

زندگی سرباز سرشار از خوشی است . هر هفته يك مشت  
پول میدهند که با آن می توانید سراسر هفته را زیر پا  
بگذارید و خیابانها و معبد ها را تماشا کنید . بعلاوه بی زحمت  
کیسه های خواب چرمی راحتی را که مجاناً به سربازها  
میدهند ببینید ، به این تفنگ هم که مهر کارخانه اورت و  
شرکاء را دارد نگاهی بکنید . غالباً محض دلخوشی با قلاب  
ماهی میگیریم ، آرتش که ما به شوخی « مامان » خطابش  
میکنیم وسایل شکار ما را تأمین میکند ، ودسته های موزيك  
بنوبت آهنگهایی مینوازند . بقیه روز را با سیکار دود -  
کردن در آسایشگاه تان میگذرانید یا اینکه با خیال راحت  
قصر طلائی یکی از این راحبه ها را تماشا میکنید که اگر

دلتان بخواهد میتوانید بدون هیچ اشکالی با تیرش بزید .  
زنها از ما سربازها توقع زیادی دارند و پول هم نمیخواهند  
و باید اقرار کنید که این هم لذتی اضافه است .  
( گالی گی خاموش است )

پولی

و آنگاه در زمان جنگ ! زندگی سرباز دلپذیرتر است .  
فقط در میدان جنگ است که انسان به اوج عظمتش میرسد .  
می دانید که شما در عصر بزرگی زندگی میکنید ؟ هر بار  
موقع حمله به سرباز يك لیوان عرق ، به این بزرگی ، مفت  
می دهند که در نتیجه جسارتش بیحد و حساب میشود ، آری  
بی حد و حساب .

گالی گی  
اوریا

متوجهم ، زندگی سرباز همه اش دلخوشی است .  
البته . پس لباس سربازی تان را که دکمه های مسی قشنگی  
دارند بی تعارف پیش خودتان نگه دارید آقا ، و از این پس  
حق خواهید داشت که بخواهید شما را آقای جیب خطاب کنند .  
نمیخواهید يك دلال بیچاره را بدبخت کنید ؟

گالی گی  
جس

چرا ، نمیخواهید ؟

اوریا

پس ، میخواهید بروید ؟

گالی گی

آره ، میخواهم بروم .

جس

پولی ، برو لباسهایش را پیدا کن !

پولی

( با لباسهای گالی گی ) آخر ، چه چیزی مانع جیب شدنت  
می شود ؟

( فیرچاپلد کنار پنجره ظاهر میشود )

**گالی گی** برای این که من گالی گی هستم . ( به طرف پنجره میرود ، سه سرباز او را نگاه میکنند . )

**اوریا**

يك لحظه صبر کنید .

**پولی**

یارو گفتنی ، عجله کن ولی با احتیاط و دقت .

**اوریا**

شما با کسانی دارید معامله میکنید که خوششان نمیآید دیگران برایشان مجانی خدمت کنند .

**جس**

اسمتان هر چه می خواهد باشد ، بابت خدمتتان پول میدهیم .

**اوریا**

صحبت يك .... خواهش میکنم در را ول نکنید .... يك معامله است ، خیلی ساده .

( گالی گی متوقف میشود ) .

**جس**

این ، بهترین معامله ای است که حالامی شود در کیل کوا انجام داد ، مگر نه ، پولی ؟ خودت خوب میدانی ، این واگن که بیرون وایستاده است ، اگر بشود بازش کرد ...

**گالی گی**

معامله ؟ راستی گفتید يك معامله ؟

**اوریا**

شاید ، اما شما که وقش را ندارید .

**گالی گی**

آدم وقش را دارد و وقش را ندارد ... فرق میکند ، این یکی ارزشش را دارد .

**پولی**

آه ، شاید وقش را داشته باشید ... اگر میدانستید که این معامله چیست بیشك وقش را پیدا میکردید . یا الله ، لرد کچز<sup>۱</sup> برای فتح مصر وقت پیدا کرد .

۱ - هوراتیو هربرت کچز مارشال انگلیسی که طرفداران مهدی

را در سودان منکوب کرد ، ۱۸۵۰ - ۱۹۱۶

**گالی گی** آره ، آره حرف شما را باور میکنم . بینم ، معامله عمده ای است ؟

**پولی**

برای مهاراجه پیشاور احتمالاً معامله عمده ای است . اما برای آدمی با یال و کوپال شما شاید کوچک باشد .

**گالی گی**

از من در این معامله کوچک چه ممکن است بخواهند ؟ هیچ .

**جس**

نهایتش ممکن است از شما بخواهند که ریش تان را فدا کنید . چون ممکن است جلب توجه کند و اسباب زحمت شود .

**پولی**

**گالی گی** آه ! ( اشیاء خود را جمع کرده به سوی در راهی میشود )

**پولی**

چه فیلی . بهتر از آتش ممکن نیست یافت شود .

**گالی گی**

فیل ؟ فیل ؟ آه ، فیل معدن طلا است . کسی که يك فیل داشته باشد توی مریضخانه سقط نمیشود .

( با هیجان يك صندلی مچوید و روی آن وسطس بازاها مینشیند )

**اوریا**

يك فیل ؟ باور کنید که فیلی در اختیار دارند .

**گالی گی**

صحبت از يك فیل است که بی برو برگرد تحویل آدم بدهند ؟ به نظر می آید که به این فیل علاقه پیدا کرده است .

**پولی**

بدین ترتیب شما يك فیل خارج از صف دارید ؟

**گالی گی**

معامله فیل که روی فیل آماده خدمت انجام شود ، کسی همچو چیزی ندیده .

**پولی**

**گالی گی** خوب ، آقا پولی ، اگر اینطور باشد من هم داوطلب شرکت در این معامله هستم .

اوریا

( مردد ) اگر این بیر کیل کوا نبود !

گالی گی

بیر کیل کوا چیست ؟

پولی

یواش تر ! دارید اسم مرد طوفان زا را بر زبان می آورید ،  
گروهبان ما خون آشام .

گالی گی

چه کار کرده که این اسمها را بهش میگویند .

پولی

اوه ، هیچ چیز ! گاهپگاهی کسی را که سرصف اسم عوضی  
گفته باشد می گیرد او را توی دو متر کتان میپیچند  
و زیر پای فیلها میاندازد .

گالی گی

در این صورت آدمی لازم است که خیلی کله باشد .

اوریا

آقای گالی گی شما هم خیلی کله اید !

پولی

توی همچو کله ای لابد يك چیزهائی هست !

گالی گی

نه بابا ، به زحمت حرف زدش نمی آزد . راستش من  
میتوانم معمائی طرح کنم که برای شما که آدمهای با سوادى  
هستید جالب توجه باشد .

جس

آه ، که این طور ! پیش شما کسانی ایستاده اند که در حل  
معما رو دست ندارند .

گالی گی

خوب ، معما اینست : سفید است و پستاندار . و پشتش را  
مثل جلوش می بیند .

جس

این خیلی دشوار است !

گالی گی

حدس هم نمی توانید بزنید . من هم نتوانستم حدس بزنم  
پستاندار سفیدی که پشتش را مثل جلوش می بیند اسب سفید  
کور است !

اوریا

عجیب ، چه معمائی !

پولی

و همه اینها را توی کله تان حاضر و آماده دارید .

گالی گی

غالباً بلی ، چرا که خیلی بد مینویسم . ولی عقیده دارم که  
برای هرگونه معامله ای مرد میدانم . ( سه سر باز میروند  
پشت میز مهمانخانه می نشینند ، گالی گی يك جعبه ازیسکارهایش  
را برداشته به سر بازها تعارف میکند )

اوریا

آتش !

گالی گی

( کبریت میکشد و میگوید ) . اگر اجازه بدهید آقایان ،  
برایتان ثابت میکنم که شريك قرار دادن من توی معامله -

تان عمل صحیحی بوده . بینم اینجا اشیاء سنگین ندارید ؟  
( جس وزنه ها و هالترها را که در کنار در قرار دارند نشان

جس

می دهد ) . اونهاش !

گالی گی

( برای پیدا کردن سنگین ترین وزنه میروود و آنها را میآزماید )

آخر ، من در باشگاه کشتی گیرهای کیل کوا عضو هستم .  
( به او آ بگو میدهند ) از استیلت معلوم است .

اوریا

گالی گی

( مینوشد ) اوه ، ما کشتی گیران شیوه های مخصوص به خود

داریم ، تازه اگر از تعلیمات مخصوص صحبتی بمیان نیاوریم ،  
مثلاً وقتی يك کشتی گیر به اتاقی وارد میشود ، که جمعیت

زیادی تویش هست ، در آستانه در شانه ها را بالا میبرد ،  
بازوها را هم تا امتداد زیر بغل بلند میکند ، آنوقت

شانه هایش را پائین میاندازد و با بازوهای آویزان سلانه -  
سلانه ، یواش و نرم ، وارد میشود . ( مینوشد ) اگر با من

باشید شخص پاپ را هم میتوانید لخت کنید .

**فیرچایلد** ( وارد میشود ) در بیرون زنی دنبال مردی بنام گالی گی میگردد .

**گالی گی** گالی گی ! مردی که آن زن دنبالش میگردد اسمش گالی گی است !

( فیرچایلد لحظه ای به او مینگرد و سپس به سراغ خانم گالی گی می رود ) .

**گالی گی** ( به سه سرباز ) به من اعتماد داشته باشید ، گالی گی شراعها را کشیده !

**فیرچایلد** خانم گالی گی بفرمائید تو ! اینجا یکی از آقایان شوهرتان را می شناسد .

( فیرچایلد به اتفاق خانم گالی گی وارد میشود . )

**خانم گالی گی** آقایان مرا ببخشید . من زن بینوائی هستم و از آنجا که عجله داشتم سر و وضع نامرتب است . آه ، تو اینجا گالی گی ، با این لباس سربازی ، راستی خود توهستی ؟

**گالی گی** نه .  
**خانم گالی گی** از کارهایت سر در نمیآورم چرا لباس سربازی تنت کرده ای ؟ اصلا بهت نمیآید . از هرکسی پرسی همین را خواهد گفت . گالی گی تو چه آدم عجیبی هستی .

**اوریا** این زن خنل است .  
**خانم گالی گی** وقتی زن شوهری داشته باشد که نه گفتن بلد نباشد این چیزها عجیب نیست .

**گالی گی** خیلی دلم میخواست بدانم طرف مخاطبش کیست .  
**اوریا** اینها افترا است ، شکی نیست .

**فیرچایلد** به گمان من هواس خانم گالی گی کاملا سر جایش است . خانم گی خواهش میکنم ادامه بدهید . صدای شما برای من از آواز يك خواننده دلپذیرتر است .

**خانم گالی گی** نمی فهمم چه کلکی زیر سر داری ، آقای خیلی رشید ، اما عاقبت خوشی نخواهی داشت . بیا حالا به خانه بازگرد ! آخر يك چیزی بگو ! خفقان گرفته ای ؟

**گالی گی** انگار روی سخنت با من است . باید بگویم که مرا عوضی گرفته ای و حرفهایت احمقانه و ناشایست است .

**خانم گالی گی** چه داری می گوئی ؟ تو را عوضی گرفته ام ؟ مستی ؟ میدانید ، در مشروب خوری کم ظرفیت است .

**گالی گی** من دیگر گالی گی تو نیستم ، همان طور که فرمانده آرتش نیستم .

**خانم گالی گی** دیروز همین موقع توی ماهی تابه آب را گذاشتم روی چراغ ، اما تو ماهی نیاوردی .

**گالی گی** دیگر این ماجرای ماهی چیست ؟ آقایان شاهدند ، طوری حرف میزنی که انگار سیم هایت قاطی شده .

**فیرچایلد** وضع عجیبی است . این صحنه افکار وحشتناکی در من برمی انگیزد که حاج و واجم میکند . این زن را می شناسید ؟

( سه سرباز با اشاره سر جواب منفی میدهند ) . و شما ؟

**گالی گی** من در زندگیم ، از ایرلندش بگیر بیا تا کیل کوا ، خیلی



چیزها دیده‌ام ، ولی این زن را هرگز ندیده‌ام .

**فیرچایلد**

استان را به این زن بگوئید .

**گالی گی**

جرا یا جیب .

**خانم گالی گی** وحشتناک است ! وقتی خوب نگاهش میکنم ، راست

میگوید ، مثل این است که او چیز دیگری است و شوهرم

گالی گی دلال چیزی دیگر ، اما چرا و چطوری ، آن را

نمی‌توانم بگویم ، گروهبان .

**فیرچایلد**

ولی ما بزودی چرا و چطوریش را برایتان خواهیم گفت .

( با خانم گالی گی بیرون میرود . )

**گالی گی**

( رقص کتان به وسط صحنه میرود و میخواند . )

ای ماه آلاباما

ای زیبای من بخواب !

مامان خوب ماههای تازه‌ای میخواهد .

( شادمان به جس نزدیک میشود ) در همه جای ایرلند مردم

میگویند که گالی گی ها هر جا که پیش آید میخشان را

می‌کوبند .

**اوریا**

( به پولی ) پیش از آن که خورشید هفت مرتبه غروب کند

این مرد باید به آدم دیگری تبدیل شود .

**پولی**

اوریا ، فکر می‌کنی که عوض کردن آدمی به آدمی دیگر

عملی باشد ؟

آره ، همه آدمها مثل همند . آدم آدم است .

**اوریا**

اوریا ، آرتش ممکن است بزودی نقل مکان کند .

**پولی**

**اوریا**

طبیعی است که آرتش هر لحظه می‌تواند حرکت کند ! اما ،

بین ، کافه هنوز پا برجاست ! میدانی که توپچی ها باز

مسابقات اسب دوانی ترتیب میدهند . برایت بگویم ، خدا

راضی نمیشود که پسرهایی مثل ما امروز با يك شیپور

حرکت از بین بروند . قبل از نابودی مان دوبار به ما عنایت

می‌کند .

**پولی**

گوش کن ! ( شیپور حرکت و صدای طبل ، سه سر باز ...

می‌بندند . )

**فیرچایلد**

( در پشت صحنه ، بانگ میزند ) . فرمان حرکت ، به مرز -

های شمال ! شیپور جمع اسب ساعت دو و ده دقیقه !

فاصله بین دو پرده

**لودویکا بیک بیک** آقای برشت تأکید میکنند : آدم آدم است

و هر کسی میتواند بطور کلی این را تأیید کند ،

اما آقای برتولت برشت همچنین ثابت میکنند

که چگونه میتوانند آدم را بدلتخواه خود دریاورند .

مثل ماشین سوارش کنند و پیاده‌اش کنند .

بی آنکه چیزی از دست دهد ، راستی که عالی است .

امشب این مرد با ساده لوحی خود داخل در هاجرائی

میشود .

رك و راست ولی نه خشن ، از او میخواهند

که هم رنگ جماعت شود و بدینسان به نوائی برسد .

میتوان او را به شکل دلخواه در آورد .

فرمانبرداریش مانند ندارد .

اگر مواظبش نباشیم میتوانند از او

یکشبه دژخیمی بسازند .

آقای برشت امیدوار است زمین را که رویش راه میروید

بنگرید

که چگونه ریگ روان از زیر پایتان درمیروود

و با دیدن گالی گی دریابید

که زندگی در این جهان بی خطر نیست .

۹

کافه

( هیاهوی آرتشی که میخواهد حرکت کند . صدائی بلند و قوی

از پشت صحنه ) .

جنگی که از مدتها پیش زمینه اش فراهم میشد بالاخره

شعله ور میشود . آرتش بسوی مرزهای شمال بحرکت

درمیآید . ملکه به سربازانش دستور میدهد که با فیلها و

توپهایشان به واگونهاى راه آهن سوار شوند و به واگونهاى

راه آهن امر میکنند که به طرف مرزهای شمال حرکت

کنند . از اینرو ژنرال فرمانده دستور میدهد : همه باید قبل

از بر آمدن ماه سوار واگن هایشان شوند .

( بگ بیک پشت میز مهمانخانه نشسته است و سیگار میکشد ) .

در جهر ، شهری که همیشه پر از آدمی است

و همه چیز در تحرك است .

ترانه گذر حوادث را میخوانند .

که چنین آغاز میشود : ( آواز میخواند ) .

صدا

بگ بیک

جلوگیری از موجی که زیر پایت میشکند  
به چه کار آید

تا زمانی که در کنار آبی

امواج قوی زیر پایت خواهد شکست .

( بلند میشود ، چوبی بر میدارد و پوشش های سقف چادر را تا  
میکند و اشعار زیر را میخواند ) :

هفت سال زیر سقفی گذراندم

و تنها نبودم .

ولی مرد بی مثلی را که زندگیم را اداره میکرد

روزی ناگهان

دیدم که زیر ماهوت مردگان خفته است و باز شناخته نمی شود ،

با اینحال آن شب نیز مثل شبهای دیگر شامم را خوردم ،

و دبری نگذشت اتاقی را که در کنار هم می گذراندیم

به اجاره دادم .

و اتاق وسیله تأمین زندگیم شد .

و اکنون که اتاق تأمینم نمی کند

همچنان غذا می خورم .

من می گفتم :

( آواز میخواند ) .

جلوگیری از موجی که زیر پایت می شکند

به چه کار آید

تا زمانی که در کنار آبی

امواج قوی زیر پایت خواهد شکست .

( پشت میز مهمانخانه می نشیند . سه سرباز همراه با عده ای  
سرباز دیگر وارد می شوند ) .

اوریا

( در وسط ) رفقا ، جنگ شروع شده . دوره بی نظمی تمام

شد . دیگر جای صحبت از رعایت منافع خصوصی نیست ،

به همین دلیل ، گالی گی ، دلال شهر کیل کوا باید بی طبل

و شیپور به جرایبا جیب تبدیل شود . برای این امر ، باید

اورا با داد و ستدی توی هچل بیندازیم ، این رسم روزگار

ما است . باید يك فیل مصنوعی بسازیم . پولی ، این تیر و

سرفیل را که به دیوار آویزان است بگیر . تو ، جس ،

بطری را بردار و هر وقت گالی گی از اینجا نگاه کند آتش

را خالی کن ، انگار فیل دارد میشاشد . من هم با این نقشه

ستاد آرتش از نظرها مخفی تان می کنم . ( يك فیل مصنوعی

درست میکنند ) این فیل به او هدیه می شود ،

خریداری برایش دست و پا می کنیم ، و همینکه خواست

بفروشد توقیفش می کنیم و می گوئیم : چطور ا فیل آرتش

را می فروشی ؟ ، آنوقت او ترجیح خواهد داد جرایبا جیب

سرباز باشد و عازم مرزهای شمال بشود تا گالی گی خطاکار

که خطر تیر باران شدن دارد .

يك سرباز فکر می کنید که این را به جای فیل بگیرد ؟

جس چرا ، این خوب نیست ؟

اوریا قول میدهم ، او این را بجای فیل خواهد گرفت . این بطری

آبجو را هم به جای فیل می‌گیرد، اگر کسی با انگشتش به آن اشاره کند و بگوید: «این فیل را به من بفروش، من خریدارشم.»

سرباز  
اوریا

پس دیگر کاری جز پیدا کردن يك خریدار نداریم. (صدای زنده) خانم بگك بيك ا (بگك بيك می‌آید) حاضری نقش خریدار را اجرا کنی؟

بگك بيك

چرا نه. اگر کسی کمکم نکند که کافه واکنم را پیاده و جمع و جور کنم همین جوری خواهد ماند.

اوریا

به این مرد، که الان می‌آید تو، بگوئید که از این فیل خوشتان آمده و مشتریش هستید، ما هم کمکتان می‌کنیم که کافه را پیاده کنید. این تخته به آن در.

بگك بيك

باشد. (به جای خود برمیگردد).

گالی گی  
اوریا

(وارد می‌شود) فیل آنجا است؟

آقای گی معامله دارد انجام می‌شود و مربوط است به بیلی همف فیل اضافی آرتش که به ثبت هم نرسیده. دقیق بگویم، کارمان اینست که فیل را بی‌سر و سدا آب کنیم، و طبیعی است که به خریداری خصوصی.

گالی گی  
اوریا

واضح است. کی حراج خواهد کرد؟

کسی که سند را بعنوان مالك امضا کند.

گالی گی  
اوریا

و که قرار است امضا کند؟

شما آقای گالی گی. شما قبول می‌کنید که امضایش کنید؟

گالی گی

اینجا خریداری هست؟

اوریا

آره.

گالی گی

طبیعی است که نباید اسم من به میان آورده شود.

اوریا

بسیار خوب. سیکار نمی‌کشید؟

گالی گی

(با بی اعتمادی) چرا؟

اوریا

برای آنکه به خونسردی تان کمک کند، آخر، فیل کمی زکام شده.

گالی گی

خریدار کجا است؟

بگك بيك

(پیش می‌آید). آه، آقای گالی گی، من در جستجوی يك فیل هستم ببینم، شما فیل ندارید؟

گالی گی

خانم بگك بيك، شاید چیزی را که لازم دارید داشته باشم خوب، خیلی خوب. اول این دیواره را بردارید و ببرید توپها همین الان از اینجا می‌گذرند.

بگك بيك

بسیار خوب، می‌بریم خانم بگك بيك.

سربازان

(سربازان دیواره کافه را پیاده می‌کنند. فیل آنجا است و اندکی در معرض دید است).

جس

(به بگك بيك بپوش) برایت بگویم خانم بگك بيك، اگر بلند نظر باشیم، آنچه که اینجا می‌گذرد حادثه‌ای تاریخی است

اگر دقیق تر صحبت کنیم اینجا چه می‌گذرد؟ موضوع شخصیت. می‌خواهیم شخصیت را زیر ذره بین نشانتان دهیم

می‌خواهیم ببینیم آدم با شخصیت نوی دلش چه دارد. و می‌خواهیم عمل کنیم. به وسیله تکنیک دیگر ماشین و

کار زنجیری قد و بالای آدم بزرگ و آدم کوچک را یکی

کرده ، مهم شخصیت است ! از خیلی قدیم ها ، آشوریان ، خانم بگ بیک ، شخصیت را به شکل درختی نمایش می دادند که رشد می کند و بزرگ می شود ، آه ، آه ، آه ، و بعدش ، خانم بگ بیک ، پژمرده می شود . و کوپر بیک چه می گوید ؟ چی می چرخد ؟ زمین می چرخد ، زمین را نگاه آدم ، به گفته کوپرنیک . پس ، دیگر انسان مرکز کائنات نیست . حالا ، بیایدنگاهی به این بکنید . دلتان می خواهد که این مرکز کائنات باشد ، آدم ؟ گفتیم که ماجرائی تاریخی است . آدم چیزی نیست ! علم جدید ثابت کرده که همه چیز نسبی است . معنی این حرف چیست ؟ میز ، نیمکت ، آب ، پاشنه کش ، همه چیز نسبی است . شما ، خانم بگ بیک من ، . . . نسبی هستیم ، توی چشمهایم نگاه کنید ، خانم بگ بیک ، این لحظه تاریخی است ، آدم آدم است ، ولی بطور نسبی .

( هر دو بیرون میروند ) .

### شماره ۱

**اوریا** ( بانگ می زند ) شماره يك : معامله فیل . جوخه مسلسل به مردی که مایل نیست اسمش گفته شود فیل تقدیم می کند .  
**گالی گی** يك جرعه دیگر عرق آلبالو ، گالی گی پکی هم به سیکار برگ اعلا ، و بعدش بیر توی زندگی !  
**اوریا** ( فیل را معرفی می کند ) بیلی همف ، قهرمان بنگاله ، که

در خدمت ارتش کبیر است .

**گالی گی** ( فیل را دیده وحشت زده می شود ) فیل ارتشی همین است ؟  
**يك سر باز** از آنجا که سخت سرما خورده پوشاندمش .  
**گالی گی** ( نگران است ، دور فیل می چرخد ) . بدیش در پوشاکش نیست .  
**بگ بیک** من خریدار هستم . ( فیل را نشان می دهد ) . این را به من می فروشید ؟  
**گالی گی** جدی ؟ می خواهید این فیل را بخرید ؟  
**بگ بیک** او ، می دانید ، قد و بالایش برایم اهمیتی ندارد ، از همان بچگی دلم می خواست فیل بخرم .  
**گالی گی** راستی چیزی که دلتان می خواست همین بود ؟  
**بگ بیک** وقتی كوچك بودم فیل به قد هندو کش دلم می خواست ، اما امروز همین یکی را معامله می کنم .  
**گالی گی** حقیقتاً خانم بگ بیک ، اگر راستی می خواهید این فیل را را بخرید ، صاحبش منم .  
**يك سر باز** ( از ته صحنه دوان دوان می آید ) هیس ، هیس ، خون آشام دارد از محوطه می گذرد ، می رود واگن ها را بازرسی کند .  
**يك سر باز** مرد طوفان زا ؟  
**بگ بیک** وا ایستید ، دلم نمی خواهد این فیل از دستم در برود . ( بگ بیک با سر بازان سرعت بیرون می رود ) .  
**اوریا** ( به گالی گی ) يك دقیقه مواظب فیل باشید . ( سر طناب را می دهد به دست او ) .

گالی گی  
اوریا

و من ، آفای اوریا ، من کجا باید بروم ؟  
تو همین جا وا ایست .

( می دود به دیگر سربازان پیبوندند . گالی گی سر طناب فیل را گرفته است ) .

گالی گی

( تنها ) مادرم اغلب به من می گفت « مردم عالم به همه امور نیستند ، اما تو ، هیچ نمی دانی » امروز صبح ، گالی گی ، تو از خانه بیرون آمدی که ماهی کوچکی بخری ، و حالا يك فیل بزرگ گرفته ای ، و که می داند که فردا چه خواهد شد . این دیگر به تو مربوط نیست بشرط آن که چکت را گرفته باشی .

اوریا

( نگاهی به داخل می کند ) واقعاً درست می گوید ، به او مربوط هم نیست .  
اوتا آن جا که می تواند خود را از حوادث دورنگه می دارد  
بیر کیل کوا رد شد .

( فیرچایلد دیده می شود که از ته صحنه می گذرد . )  
( اوریا با بگ بیک و سایر سربازان برمی گردد ) .

اوریا

( بلند بانگ می زند ) حالا شماره دو . فروش فیل . مردی که مایل نیست اسمش گفته شود فیل را به حراج می گذارد  
( گالی گی به دنبال زنگی می گردد . بگ بیک سطل را وارونه وسط سن می گذارد ) .

يك سرباز

هنوز در مورد این فیل شك داری ؟

گالی گی

وقتی خریدار هست دیگر کوچکترین شکی ندارم .

اوریا

درستش همین است ، وقتی آن را می خرند یعنی ایرادی ندارد .

گالی گی

همین طور است ، عکس آن را نمی شود گفت . فیل فیل است بخصوص وقتی خریداری در بین باشد .  
( روی سطل بالا می رود و فیل را به حراج می گذارد . فیل در کنار او ، وسط گروه ، قرار گرفته است . )

حراج شروع می شود ؟ من بیلی همف قهرمان بنگال را به حراج می گذارم . همچنانکه می بینیدش ، این فیل در پنجاب جنوبی بدنیا آمده . هفت راجه در تولدش حضور داشته اند مادرش سفید بوده ، شصت و پنج سال دارد ، یعنی پیر نیست . سیزده کنتال وزنش است و صاف و صوف کردن يك بیشه پیش او کاری نیست که بحساب بیاید . بیلی همف با این خصوصیات برای صاحبش معدن طلا است .

اوریا

و این هم خانم بگ بیک با چک بانکی .

بگ بیک

این فیل مال شما است ؟

گالی گی

درست مثل پای خودم .

يك سرباز

بیلی بدبخت باید دیگر پیر شده باشد . بی ریخت و چروکیده است .

بگ بیک

در این صورت باید تخفیف قائل شوید .

گالی گی

قیمت تمام شده اش دو بیست روپیه است و تا لب گور هم همین مبلغ را می ارزد .

بگ بیک

( فیل را آزمایش می کند ) . دو بیست روپیه با این شکم شل ؟

**گالی گی** ولی من ادعا می‌کنم که این درست همان است که برای  
يك بيوه زن لازم است .

**بگ بيك** باشد ، اما دست کم سالم هست ؟ ( بیلی همف می‌شاند ) همین  
برای من کافی است . معلوم می‌شود که سالم است پانصدروپیه

**گالی گی** پانصد روپیه ، يك ، دو ، سه . تمام . خانم بگ بيك ، من  
مالك فعلی این فیل ، آن را به شما واگذار می‌کنم . چکش  
را بدهید .

**بگ بيك** اسمتان ؟  
**گالی گی** اسم بمیان آورده نخواهد شد .

**بگ بيك** آقای اوریا ، لطفاً يك مداد ، می‌خواهم چکی بنام این آقا  
که مایل نیست اسمش بمیان آورده باشد بکشم .

**اوریا** ( در کنار صحنه ، به سر بازان ) همین که چك را گرفت  
توقیفش کنید .

**بگ بيك** مردی که نمی‌خواهی اسمت بمیان آورده شود ، بگیر این  
چك تو .

**گالی گی** و این هم فیل شما ، خانم بگ بيك .  
**يك سر باز** ( یخه گالی گی را می‌گیرد ) به نام آرتش بریتانیا ، این جا

چه کار می‌کنید ؟  
**گالی گی** من ؟ او ، هیچ . ( خنده ابلهانه گالی گی ) .

**سر باز** فیل که اینجا دارید چیست ؟  
**گالی گی** کدام را می‌گوئید ؟

**سر باز** همین که پشت سرتان است . بیخود بر اینم قصه بنافید !

**گالی گی** من این فیل را نمی‌شناسم .  
**سر بازان** او هو . . .

**يك سر باز** ما شاهدیم ، این آقا گفت : من صاحب این فیلم .  
**بگ بيك** او گفت که فیل درست مثل پای خودش متعلق به خود او است .

**گالی گی** ( می‌خواهد در برود ) متأسفم ، من باید به منزل برگردم .  
زنم منتظرم است ، لابد حالا دلش شور می‌زند . ( از میان

گروه راهی باز می‌کند ) راجع به ماجرا برمی‌گردم صحبت  
می‌کنیم . شب بخیر ! ( به بیلی که بدنبالش می‌آید ) بیلی ،

همانجا بایست لجاجت مکن . بین آنجا نیشکر هست .  
**اوریا** ایست ! ششلول هاتان را به طرف این دزد قراول بروید ،

این دزد است . ( پولی زیر پوست بیلی همف از خنده روده بر  
می‌شود . اوریا ضربه ای به او می‌نوازد ) . پوزه ات را بیند

پولی . ( چهار گوش چادر بالائی لیز می‌خورد ، پولی دیده  
می‌شود . )

**پولی** به نام خدا !  
( گالی گی که حاجو واج مانده است اول به پولی و سپس بتدیج

به همه نگاه می‌کند . فیل در می‌رود . )  
**بگ بيك** یعنی چه ، این اصلا فیل نیست ، فقط چادر است و آدمها .

اما زیرش هیچ چیز نیست . پول بی‌غل و غش خرید را از دست  
دادم سر يك فیل قلابی !

**اوریا** خانم بگ بيك ، الساعه مجرم را می‌بندم و می‌اندازیم توی  
مستراح .

( سربازان گالی گی را می بندند و در کودالی می اندازند ، بطوری که فقط سرش بالا می ماند صدای عبور توپخانه بگوش می رسد ) .

**بگ بیک** دیگر توپها را بار قطار می کنند ، کافه من چه می شود ؟ فقط این مرد مانده که اوراق نشده و کافه من که پیاده نشده است .

( همه سربازان شروع به پیاده و جمع و جور کردن کافه می کنند . پیش از اتمام کارشان اوریا آنها را بیرون می کند . بگ بیک با سبدهی پر از پارچه های کثیف چادر می آید ، کنار چاله ای چمباته می زند و سرگرم شستن آنها می شود . گالی گی به آوازی که او می خواند گوش می دهد . )

**بگ بیک** من نیز اسمی داشتم و همه کسانی که توی شهر آن را می شنیدند می گفتند نام آبرومندی است ،

اما شبی چهار گیلان جین خوردم و صبح فردا بر در خانه ام با گچ نوشتند بگ فحش .

( پارچه را نشان می دهد و می گوید : )

کنانی را که سفید بوده و آلوده شده اگر بشوئیش باز سفید می گردد

ولی اگر جلو آفتاب بگیری می بینی

که دیگر همان کنان نیست

با هجی کردن نامت خود را میازار ، به چه درد می خورد ؟ وقتی که اسمت جز برای نامیدن شخصی دیگری بکار نمی آید . چرا به بانک بلند عقیده خود را اعلام می کنی ، فراموش کن ،

اکنون چه می گفتی ؟

به هر چیز بیش از آنچه دوام می آورد فکر مکن .  
( می خواند )

جلوگیری از موجی که زیر پایت می شکند به چه کار آید ؟

تا زمانی که در کنار آبی امواج نوی زیر پایت خواهد شکست .

( بگ بیک بیرون می رود . اوریا و سه سرباز به ته صحنه باز می گردند )

### شماره ۳

**اوریا** ( فریاد می کشد ) اکنون ، شماره سه . محاکمه مردی که نمی خواست اسمش گفته شود . دور مجرم حلقه بزنید . باز جوئی کنید و تا تمام حقیقت را ندانسته اید دست از سوال بردارید .

**سالی می** می توانم چیزی بگویم ؟

**اوریا** دوست من تو امشب خیلی حرف زده ای . مردی که فیل را



فروخت اسمش چه بود ؟ که آنرا می‌داند ؟

يك سر باز

اسمش گالی گی بود .

اوریا

شاهد هست ؟

سر بازان

همه شاهدند .

اوریا

متهم در این باره چه می‌گوید ؟

گالی گی

متهم کسی بود که مایل نبود اسمش گفته شود .

( سر بازان بنجوی حرف می‌زنند ) .

يك سر باز

او می‌گفت که اسمش گالی گی است . خودم شنیدم .

اوریا

گالی گی تو نیستی ؟

گالی گی

( با حیاه‌گری ) البته اگر من این گالی گی بودم ، شاید همان

آدمی که شما دنبالش می‌گردید بودم .

اوریا

پس اینطور ، تو گالی گی نیستی ؟

گالی گی

( آهسته و نامفهوم ) نه ، من نیستم .

اوریا

و شاید حتی وقتی بیلی همف را به حراج گذاشتند تو حضور

نداشتی ؟

گالی گی

نه ، من حضور نداشتم .

اوریا

با اینحال تو دیده‌ای که مردی به نام گالی گی فیل را

می‌فروخت ؟

گالی گی

بله ، این را می‌توانم بگویم .

اوریا

به این ترتیب تو آنجا بوده‌ای .

گالی گی

می‌توانم آنرا تأیید کنم .

اوریا

می‌شنوید ؟ ماه را می‌بینید ؟ بالا می‌آید ، حالا ، ماه دیده

می‌شود . و معلوم می‌شود که او در معامله کثیف فیل دست

داشته . و اما بیلی همف از آن فیل‌های درست و حسابی نبود .

این را دست کم همه می‌توانند تأیید کنند .

جس

آن مرد می‌گفت که فیل است ، ولی فیل واقعی نبود ،

يك سر باز

کاغذی بود .

اوریا

در این صورت فیل‌قلایی فروخته ، که مجازاتش مرگ است

چه جواب داری ؟

گالی گی

يك فیل شاید آن را فیل بحساب نمی‌آورد ، آقای دادگاه

تکلیفش دشوار است .

اوریا

شلوغ بلوغ بودنش که معلوم است ، ولی در عین حال نظر

من این است که باید تورا تیر باران کرد ، چرا که سخت

مورد سوء ظن قرار گرفته‌ای .

( گالی گی خاموش است ) .

ضمناً شنیدم سر بازی موقع حضور غیب و انمود می‌کرده که

نامش جیب است و بعد می‌خواسته ما را متقاعد کند که اسمش

گالی گی است ، این جیب تو نباشی ؟

نه ، مسلماً نه .

گالی گی

پس در این صورت اسم تو جیب نیست ؟ اسمت چیست ؟

اوریا

نمیدانی چه جواب بدهی ؟ پس تو همانی که مایل نیست

اسمش بمیان آورده شود ؟ ببینم ، نکند تو همان آدم باشی

که وقتی فیل را می‌فروخت نمی‌خواست اسمش بمیان آورده

شود ؟ هیچ جوابی نداری ؟ این رفتار تو بشدت سوء ظن